







The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201

<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2009

NOTE: The pages in this book are ordered from right to left. This means that to view the pages in order, you should go the last page of the document and read what would be from “back-to-front” for a Western manuscript.

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.



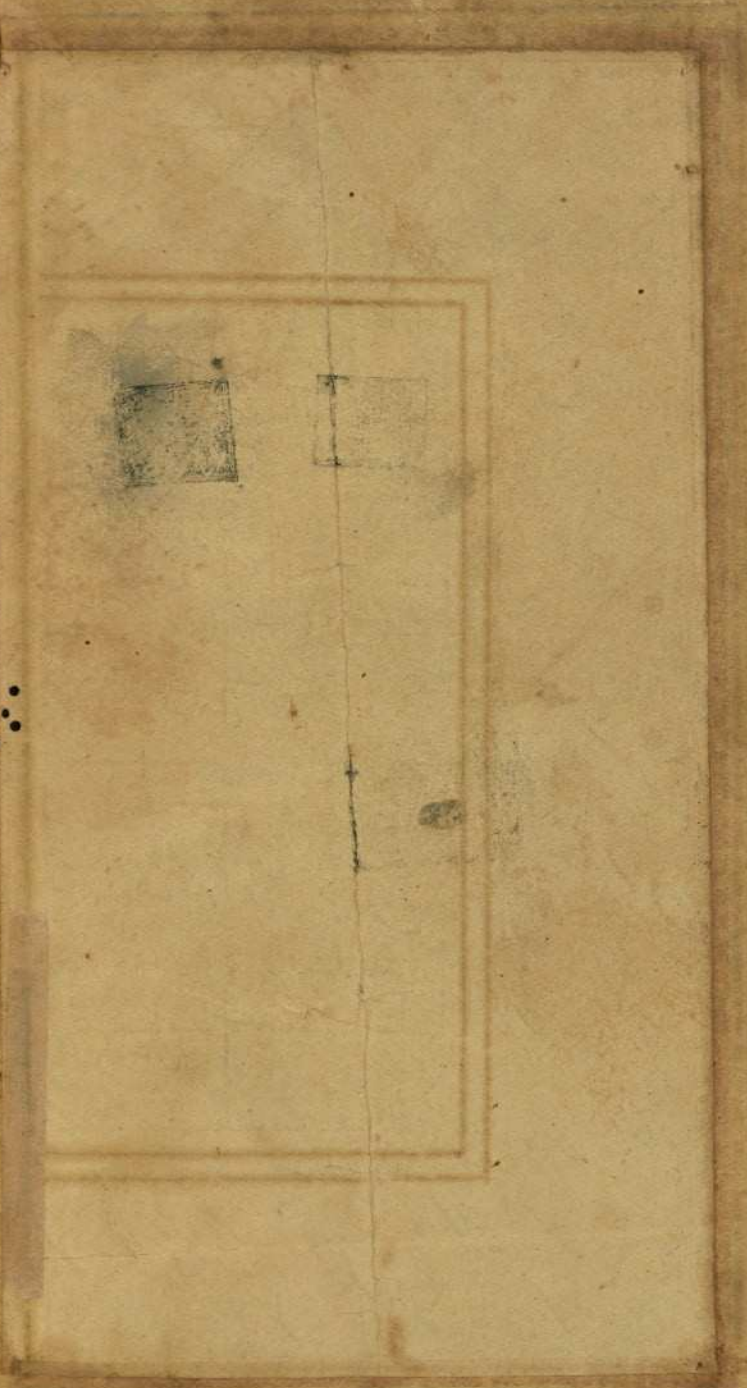


M-3-28

لوايح



M-3-28



دل یاران کنسیده
 دامن ارباب و غادر چیده
 وقت شد که دوستان
 رخت سوی منزل اصلی
 پستی قاصد ارشد پی
 قصه پیغام و نامه طی کنه
 جاکنی در کلبه نابود و خو
 رونی در قبه مقصود
 با وی از جان کدل میرو
 بلکه خود را محو سازنی

درباره اوستای نامی
 تاجی جاوید باقی
 منت نه از ساله لطف
 شکر علی حجات لطیف

فی تفسیر آیات معنوی
 الصمد السعوی
 شمس سر الغریز جلال

البدین محمد ارون سید
 الرحمة والعفو
 عیبه الکاتب الفجر
 بابا شاه بن سلطان

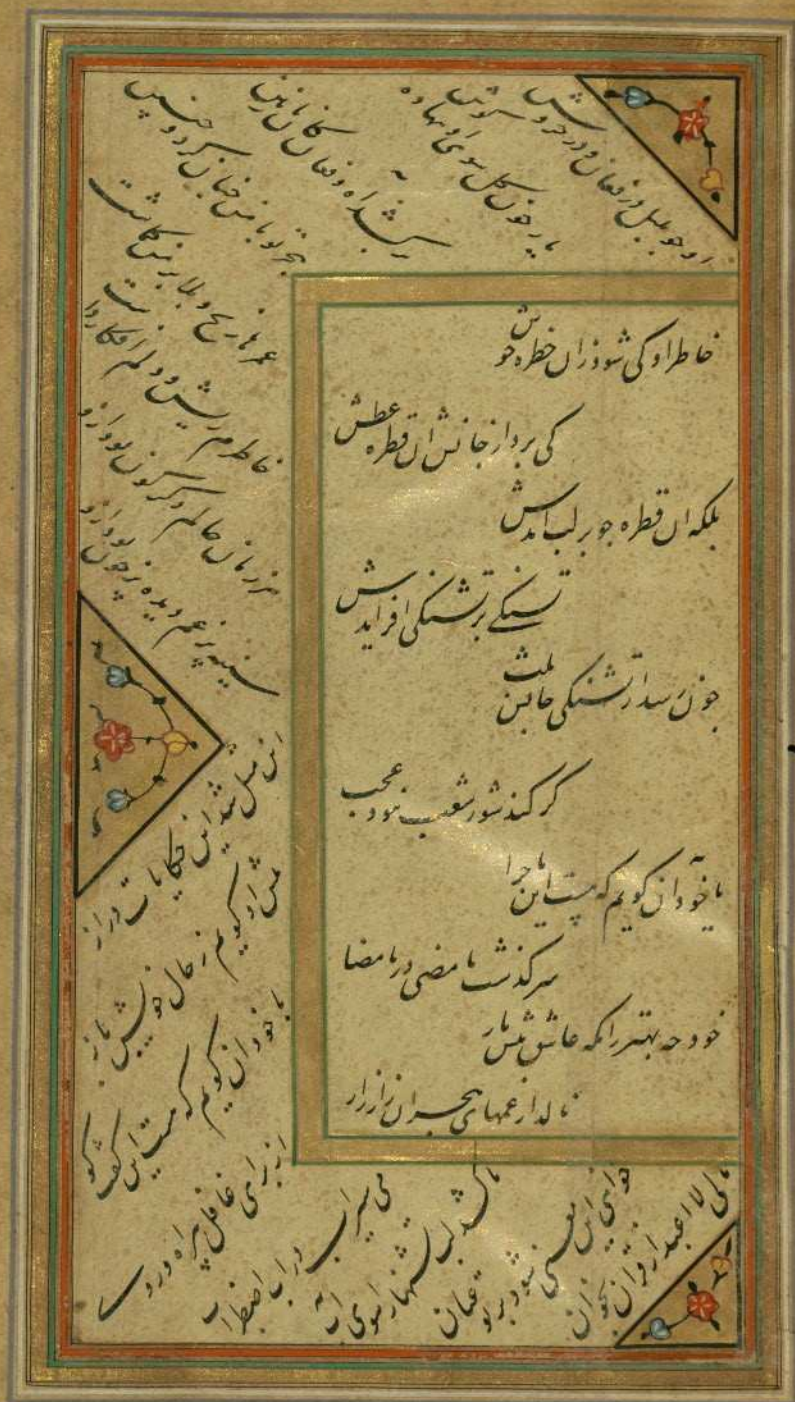
علا صفه
 فی کبریا
 لکن نه
 لکن نه

روی رماندن از اجتناب
 زنده شستاید سوی حزن
 بافتن از خون بر لبان زلال
 می کند از قیاس ناله های زار

بند مستغرق اندر بندگی
 می کند طاهر زخو و شیریندگی
 کی جز این بندگی سرسپهر
 رخت این منزل در اتری
 می کند تعریف آن سبکبران
 که بر ناسان بندگی اندر کران
 ناز راه بندگی که شوی
 بگذری از پیر می سپوی
 محبین واصل شپه شیر

بهر حال به بال عبد زاری
 سوی کاخ اعلیٰ پادشاهی
 طوطی سرخ تنگ تار باغچه
 باشی از حبس خان پای
 بدو عمری که کرده طوطیان
 شکرستانهای قدس ایشان

شکرستانهای قدس ایشان
 شکرستانهای قدس ایشان
 شکرستانهای قدس ایشان
 شکرستانهای قدس ایشان

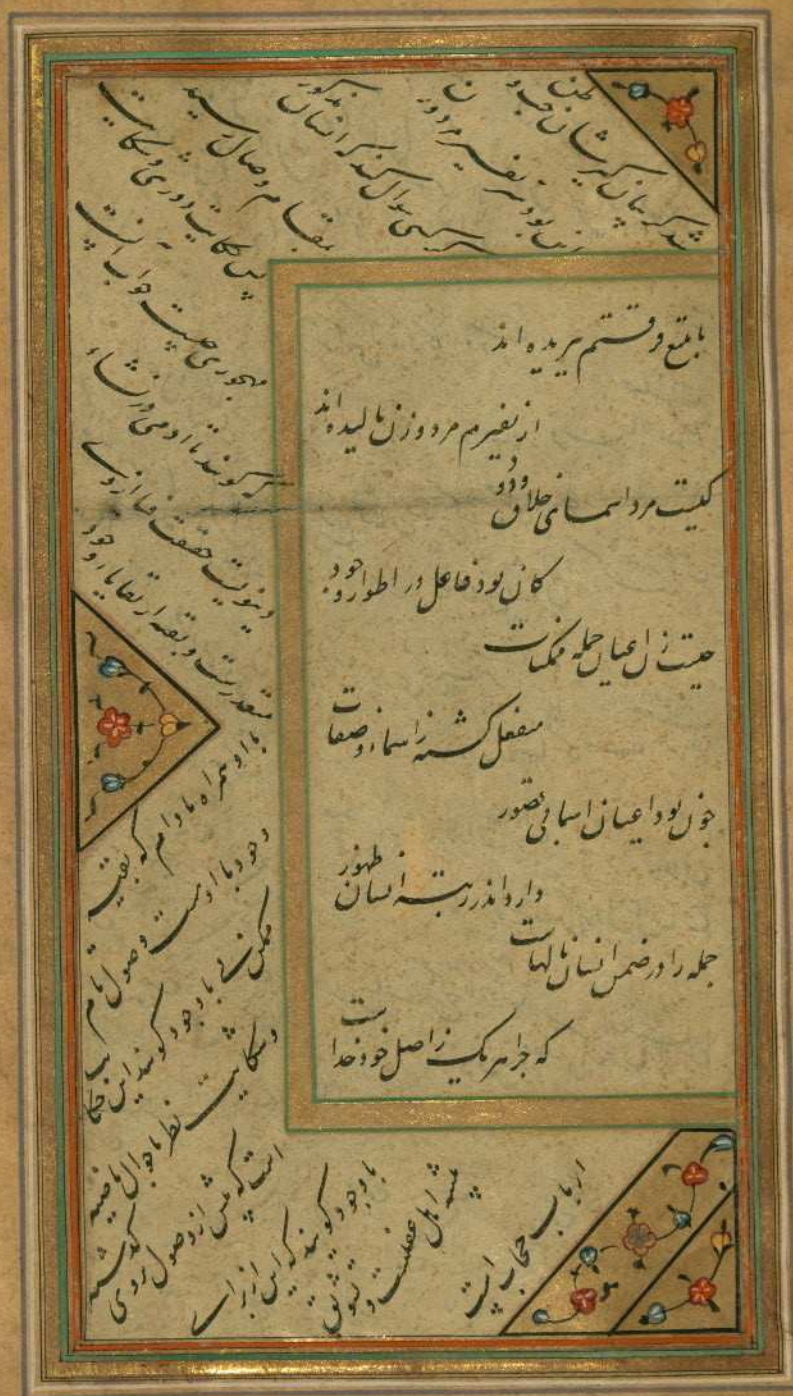


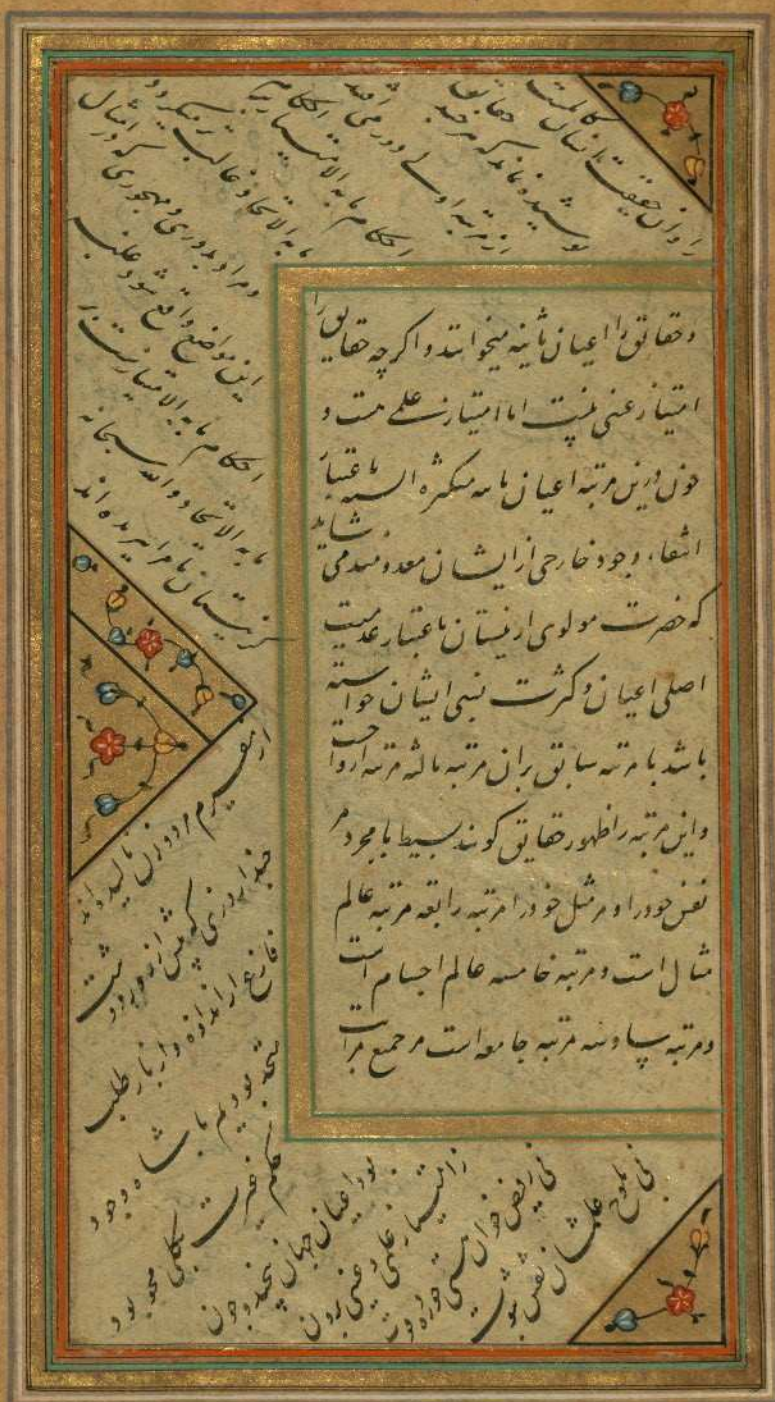
کیم ای یکر وصل کی باطل
 باشد اندک این حال
 کی شود صاف که بر جام بود
 تا دوباکی تبت یای بود

هر کسی که یک که کامل صلیت
 واصل از اوقب جانان صلیت
 فرغ ایشان متصل گشته صلیت
 جان ایشان هر ورشته وصل
 نس مجوری حکایت صلیت
 و ز جد هاشکایت صلیت
 خوش باشد بزمان سال
 و ز عطش کردن پان سال
 خوش باشد که در فعل
 خوش اندر غلشی کردن مثل

تا بود سوزن جان نس بای
 کی شود سوزن کل نس بای
 تا بود غالب فخر جم جان
 کی توان دین رخ جان جان
 جانای کل چوب توب
 کی چیم وصل احرم شوی
 این سعادت روی تایدی

در دل یک که لب خطه
 ز دوزخین حاطف کند
 در دل یک که لب خطه
 در دل یک که لب خطه





می نهم مهر خوشی بر دهن
 و می تواند بود که مراد از فی قلم باشد که استعفا
 کرده باشند از برای این نذر که اگر چه
 اوصاف و احوال که حضرت مولوی برین
 اجرا کرده اند ملازم این معنی نمی نماید و جامع
 میان ایشان باشد که حرکات و سکنات هیچ
 یک نه الحقیقه مستند بوی نیست بلکه در مظهر
 افعال و کبریا که موثر و تصرف در وی
 و ویرا مرتبه مظهریت پیش نه
 خایه سیکو مد بالجان صیر
 میرم مرغان معنی صغیر

شماره کاشان در دام
 و از این نیز برایشان از نقطه
 زین کارهای عجیب
 زده در باب بیاض
 صفتی که در این
 بنیل از این بیاض

چون رسم پیر مردی
 که شب کسرم مردی
 که شب کسرم مردی
 که شب کسرم مردی

شیو دران در مظهریت
 در احوال نفسی و عقلی
 و توفیق حکم شایسته
 این همه کرم و جود بنام

در کتب خطاطی یک مصطط
 در کتب کاتب و خطاط
 که در این باب معنی
 که در این باب معنی

که در این باب معنی
 که در این باب معنی
 که در این باب معنی
 که در این باب معنی

دینارم بگوشت پخته ز کتان
 کاهش خوش بجان دم

از وجود خود خوشی شستم تن
 نیت از غیر خدایم
 فانی از خوشی من و باقی حق
 شد بپس میستم کسارت
 آریدم با حق و از خود رسید
 آن دم هرگز که حق در من بود
 بلب سازایدم که گفت
 می نیارم برب لب الا که گفت
 یاددار باکم کلام حق ظهور
 خواه فرغانه خواه انجیل و زبور

سید لاری داد غبار جان طعم
 کاهدم ز دهن و لب دصال
 بستم لب دهن را صد و هجده

نیت از غنای جان
 مست از حق من غنای جان
 ششده ششده ششده ششده
 ششده ششده ششده ششده

نیت از غنای جان
 مست از حق من غنای جان
 ششده ششده ششده ششده
 ششده ششده ششده ششده



من که در دم خیزد ز بانی کز
در حقیقت از دم بانی کز

این لوح و طی نازل این نه مارخ تقیم
الرباعیه علی سبیل الایمان و التعمیت
بی دعوی فضل جامی و لاف منیر
در سلک پان کشد این عقد که
و آن لحظه که شد تمام آورد بدور
تیارخ به و پال و می رسد به
بعون الملک المنان

این سطر خیزد ز بانی کز
در حقیقت از دم بانی کز
طوبت اقوم در سال نهی منیر
و حکایت و حکایت دی که در منیر



شوی بر روی کا شاف
دفعه بایه بر بعضی
شعاع حضرت من فضل الیوسب
الحکمة و المراتب العلیه و التعمیت
لله من غار الفضائل الانسیه
و التعمیل العلیه

کلوه دادن در بابین
که سیرک در این جگر
بماطه حیران با عقل
که در بخش و آغاز نم نقل



مخیمه شود چشم در خون گیرد
آلی مرده در دل ما گشت یار زبان ما گشت اگر در
حساب صدق و صواب میخه انعام و ثمره الهام
تبار ابرادامی شکران فرصت ده و اگر در
کذب و فساد است اقصو ابلیت و نقصان
ماست بر ما بحسن تجا و زعفران مست نه
فعلی که راست موجب شکر و شاست
کاری که راست مایه جرم و خطا است
خزیر و کمال نیست اینجا که تویی
نه ابله شری که میت از جانب
خاطر ما از نقد با سوسی خود مطلق سازد
قات ما را با پست عراق در شود کبر مایی خود

کران اینجا که کسی
برو طریق بودی
مقصود ما شود غایب
تا بباش از
از یکدیگر دلان حراست
نفسین

خاکه ز تو مقصود دل خود
جانی تو همین بود
عاقب ما را از غایت
نخاه در ز غایت
شاید حسرت ز داشت در پی

عسفی که برون
مبلغه و غایت
نمای

بلا ارم در قطع
کلام و سخن
فانرا در سخن
فانرا در سخن
فانرا در سخن
فانرا در سخن
فانرا در سخن
فانرا در سخن

صد دست پادشاه در دست
 از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند

و عاقبت افعال و اعمال و می از حسرت و بدست
 مانور کرد و اگر عیاذ الله بر خلاف این باشد
 ابله ای که انگی که دیده بصیرش کجاست کجاست
 نشسته باشد و ظلمت جهالتش نور هدایت مبدل
 همه لذت را در سعادت حسی منحصر دارد و همه راحت
 را بر شهوات پهنی مقصر شمارد و ایام حیات را بیهوده
 استغنیای مبالغه و تسامی گرداند و الاخر الامر تعجب
 ریاض لطف و جمال بهره نماندیده و در رشتن آفتاب
 قرب و وصال جرقه نماندیده بر لب نفیر حیرت
 در دل ز فیض نماند بر سینه و انحراف حسرت در دیده
 حرمانی راه عدم برگرفته بازمانی از کار گرفته بمان

از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند

از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند
 از جام گل نام برش میزنند

زمانا طویل از باب سیفوم والمراد منها
یعنی ساعتها طاعه و طالع را قطع و
طواعت و طواعیه کردن و او ش زبیا دل
و چهارم حکم بین القوم حکما و حکومت و محاکم
و حکم حکم کرد میان مردم از باب اول سکون
یک پیشی از آن داده خوشگوار اگر چه بمقدار
ساعتی باشد از دور کار پیشی دور کار را بنده
بردار خود را خداوند فرمان گذار
خوش گوی که بی کرد گشت
تاج گشتی قیام گشته
خون تشنه می باشد
یابی نه در کار آید
خون ساکت در مقام فایا بی

اخلاق و عفت بود و دل از دنیا دور
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد

بی باید بوی غم درست هر که که از بخت کرب
 ارادش نیک بود و باشد و غنان غمیش
 می یک کند جوی از آرزو پاکیزه کند سیرت
 رای نماید بوی در پست و پیشش مطلوب بکار
 و محسن سبب آن مدامه و شرابان قدم در آید
 کرم می نند با جو اندی که نه دست و بر نزل
 و سخا تو امانا باشد و نه کف او با جو وجود و عطش
 و همچنین پس سبب پای علم بر جای می فشارد
 اینجا که شد با دشمن حمله می آرد و سبکباری که نه بحکم
 موضوع بود و باشد و نه بردباری معرکه
 در خل که شب زود درم اندوزد ار جود می جو و در کرم
 و از آن که نشاء آب می کشم کنی یازده ظلم و پستم اندوزد

در اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد

اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد
 و اسطوخودوس ازین برادر دارد

و قال قد تيسر سره و لو ان ركب يمتد بارسها
 و نرى الركب موع لما ضره السم يقال ركب ركب
 اذا كان على نعر حاصه و الركب اسم الابل
 و قول المدواب يمتد برمح تيمنا اى قصده دون من
 سوا السقه الحيه يكره و يراما راياب چهارم ضره
 و حضرت ريان کرد اور الزبا باول و اسم
 القاتل بضم و يعصم يگوید اگر جمعی شتر سواران
 قصد خاک بوسی زمینی کنند که آن شتراب انجا
 شود و در میان ایشان مار گریزه بوده و هر شیدی
 سر آمینه آن مرشش مضرتی تواند رسانید و
 شرت ملاک شود بجا یند **و**
 باغی که بقصد می شای تا کن رود یک رحمت احسن

این کلام در فضیلت شتر است
 و شتر را در میان چهارم
 شتر را در میان چهارم
 شتر را در میان چهارم

و در میان چهارم
 و در میان چهارم
 و در میان چهارم

و در میان چهارم
 و در میان چهارم
 و در میان چهارم

و در میان چهارم
 و در میان چهارم
 و در میان چهارم

و در میان چهارم
 و در میان چهارم
 و در میان چهارم

و در میان چهارم
 و در میان چهارم
 و در میان چهارم

این کتاب در سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز در روز
 پنجشنبه در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز در روز
 پنجشنبه در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰

میگوید اگر ظاهر کرده شود شراب مذکور بطور
از انقیاد و پیوسته بر دیده کسی که از مادر کور زاده باشد
و دل بر کور جاوید نمانده مرا غیبه در دیده او شود
نماند و از دولت پنهانی بهره ور کرده و از صدای
جکیدن آن می از می مالکوشن اصم از علت
یابد و سعادت شنوایی برسد و **بابی** چون
صفت جلوه نامی یابد صد دیده کور و سنان
وزرا که رسد صدای **بابی** و کوشش که از کوی نامی
و منی شاید که مراد شیخ ناظم قدیس پیران
باشد که اگر جلوه داده شود شراب محبت
بر باطن و سپهر کور مادرزاد که از آن وقت باز
که از ابی طلوع واهیات سفلی زاده است

باد از زبان
 در سپهر نظر کنم چالیده
 عشق مدد بین مرد دلست کشاد
 مرکز این سر بر روی پیشانی
 هم ساعد را یوبت کی نیاید
 هم بآینه المعمر کی نیاید
 هم بآینه المعمر کی نیاید

در این جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید

در آید و زبان با چهار اسپه ارغوان کشته
 کرت می از خانه خار آید
 هم سوسن پریان کشته آید
 و قال قیس سر و لوعبت فی الشروا طلس
 و فی الغرب مرکوم بعد الاشم عبق الطیب
 بالکسری لرق به عفا بالتحریک و عفا قیه مثل ما
 میگوید و اگر بوی خوش به آن می در حدود
 که مطلع انوار و منشا ظهور و اظهار است و حال آنکه
 در جانب غرب که موطن بطور مقام خصا
 و کمونیت مرکون بود از ادراک مرثوم محرم
 مرثیه از قوت شمع بهره ور شود و شامش از ششاق
 رایحه آن معطر گردد و می خانی میده از عدم باز آید

در این جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید

در این جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید
 و در آن جهان که همه را در آید



در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب

فی سبب و حایط کرهما علیما قد شمس لطافه القم
 طرح طر حایط خست و در از باب چهارم الف
 ما بعد الزوال من الظل و حکم الوجود عن ریه کل
 ما کانت علیه الشمس من نور و ظل و ما لم یکن علیه
 الشمس فهو الظل حایط و یوارست اعیل ای مرض
 فهو اشی عیال المرض علی الموت ای شرف السقام
 المرض کذلک القم و السقم و ما یفصل مثل خزن
 و حزن نیکوید اگر میدارند در سایه دیوار محیط که
 کرم در دست باد و پیاریا و حال که بر پسته ملاک
 افاده مرآتیه مفارقت کند در سایه صنف سقم
 در بخوری ارش چار و در کرت عین تیار ارد
 از دیدنش اندوه فرید ارد در سایه دیوار رزمی کامی آرد

و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب

و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب
 و در صورتی که در این کتاب

حق سبحانه و قصد سلوک راہ او از مراد کی تقریر
و این جماعت مودعی بخیر و جمعی ابدیت میں اقبال
شعر کہ توزع خاطر است بسبب تعلق نفس با
شعور و مشیتات کو ماکون کہ ممد و کان انداخت
و تعلق بر دکان عین مراد کیت
برخیز کہ در جهان حقیقی مراد است شعور عن مراد
بر مراد کی توکل انما لیل الخیر مع الخیر کا قیل
زنده شدنت بود و یا فی حضرت
حق سبحانه از مراد کے شعر و یا یافت با بعضی
کہ در بقای حق سبحانه فانی شوی و بہ بقای
وی مابتے کر دمی و جناب وی زنده با
و بدانی کہ مر کہ زنده نہ دست مراد کیت و مر کہ یہ

و عارف جاہل و ناقص و کامل را دران یکدیگر صورت
برابری از پس محو باز بنابرین مساوات صورت
قیاس حال ایشان بر خود میکنند و بر احوال
باطنی ایشان اطلاعی نمی یابند بلکه بر نفی آن ضرر
نمی نمایند اما طالبان قابل و مریدان صاحب دل
که با استعداد و ذوق و قابلیت کسب ندیان محفل
حرفان مجلس ان طایفه اند و بر شرف شریان
شراب اشاران رصفیات وجود و قدالستہ
ایشان مشاہدہ ایشان میکنند شاید در باطن
بیشتر می کنند و اشارات ایشان می نمایند و بعام
چون وی و بنی نشانی می رساند با که منور احوال
باطنی ایشان متعین شده اند و با خلاق معنوی

ایشان سخن گفته
 زنی که از نام تو
 در نامه پیغ
 عاشق تو دامن
 کو بی زردی نام تو
 و این انجمنی از جو بکشان در لکون
 حال

و اما بایشان طاهر
و صفا که صاوتی را نظر رجال
چو بجز آنکه صاوتی را نظر رجال
ببار که یکی از غریزان افتد
ساعت صحت او دست و پایا
از آن غریزان نسبت بر می افتد
عطر و نسبت چشم

فردی که بی اختیار در میان
ریاضت و مجاهدت نرسد و شایسته
دعوت در بطنان غرور است
از سبب است از آن در پیست

این باغی بر طریق سیل و عیش دود
افسوس و تیریدگی کی زان غزلان
صحت از وی را ماخته دارد
دراز که دید بمانده از سر نهاده
ماخته در یافت صحت را شامه
باز آید

باده شود که از او ناطق
می تواند بود که از او ناطق

محبت و ایستادگی که حال
در او شکست از این جهان
غصه می که محبت جهان را
در او شکست از این جهان

قصه قامت کند و بجاوران حرم نبی اندوه الم
کو پس حلت رنند از باد و غش غصه ز باد شود
ویران شده جا ز باد شود بر خاطر عکین گذر شود
زانده و غم زمانه ارا شود تعلق علم و شعور برود
یتواند بودیکه بحصول ظل و صورت معلوم
چنانکه چون زید و عمر پسین در دهن تو صورت
حاصل شود که بدان صورت پیش تو از نا عدا می
تمناز شوند و دیگری بحضورات معلومات چون
علم مجموع و شمع و شهوت و غضب و محبت و عدل
بعد از اتصاف نفس باها و این علمی بود و دوستی
و وجدان و شکفت که حضور محبت ذاتیه
بر دل و شعور بدان روجه اول مان طریق که اگر کسی

شعور است بفرمانه
بیک سادت جاودانی
و بجا نماند از او بود که
حضرت می بجا نماند
نمی ایام و هر کم سعادت
صاحب دولتی که با استعداد
اصولی مضامین و خالی و دوام
واقعا موجب الا فقر ضوابط
تفرض نجات الطاف را بنای

کلیک باشد عین تالی لخصه
و جالبی فی باب الحکمه از پستان
روح او بود و بسط ان بهتاجی حاصل
که در عین دل و بدن مضطرب
بیش بود

افان و غش از
باز و غش از
باز و غش از
باز و غش از

شاید که مراد از این حدیث آنست که
بیشتر از این حدیث را حاطه و شامه
از این حدیث است که در حدیث
تصاعد و اطلاق و شامه و حاطه
از این حدیث است که در حدیث
تصاعد و اطلاق و شامه و حاطه

موجود است که انسان می نماید پس نهان شود
کالات حضرت احدیت جمع است که از اوج در جات
کلیت و اطلاق مثل فرموده و در حقیقت کالات
خرید و یقین روی نموده و در نظر مجربان منسوب
و مضاف بنظر خرید یقین می نماید اما چون
در دیده بصیرت اهل شاهد و بواسطه صدق مجانب
اضافه این امور بنظر خرید قطعی و در حدیث
برابرت یقین نایل میگردد و باز بر مرتبه کلیت و اطلاق
خود عود میکند می تواند بود که از سقوط اضافات
فرود آید و اعتبارات و عود بر مرتبه کلیت و اطلاق
تصاعد تعمیر کنند چنانکه از مقابل اینها به شریک
میگردند زیرا که صعود و نزول متقابلانند پس

باز در حدیث آنست که در حدیث
تصاعد و اطلاق و شامه و حاطه
از این حدیث است که در حدیث
تصاعد و اطلاق و شامه و حاطه
از این حدیث است که در حدیث
تصاعد و اطلاق و شامه و حاطه

اقبال در سر برده و من در محراب
 عشق دل جان من شودت از بر
 از دهن من نهد که کمال باو نابر
 که نظر بر افشاده خاطر
 نام زار
 اقبال

خلاصه وجود ایش شد باقی همه با وجود ایش
 و می شاید که مراد بجای قلب ارباب محبت و خانواده
 اصحاب عشق و مودت باشند زیرا که از این طایفه
 بحقیقت ایشان ندهد و بچوّه حقیقی اند از ندهد فی الحقیقه
 کمی در مشرق باشد و دیگری در مغرب تا هم مقصد
 و تکیه مرکز یک روی و یکدل **رویا** عشاق تو کر
 شاه و کرد و ریشند چون تیر زار استی هم تم
 از خویش حشاش بود و در پیکانه که عاشق است و جو
 و می شاید که مراد بجای مجموعه وجودانی کالی باشد
 و مراد با اهل حق روح و قلب و نفس و قوای روحانی
 و جسمانی زیرا که هر یک از اینها در وجودانی کامل
 از سماع ذکر شراب محبت مستی مکر و وجودی هر چه

من این دنیا
 شاد و درین
 کما عاشق جمع دی دن هم ترا
 می شاد و درین
 از دهن من نهد

تقاضا شد و پس جانی
 علوی از عارفان است تا بهشت
 و از روی من الانا می هیچ
 و در او

نماند الانا نام
 که حریف در وی است نام
 از باره می از حق و جام صغیر
 که باز دل خن را طایفه بین
 در حکم از او بخت نام که کالات
 و در دهن من نهد

اوستا و در حقیقت
اوستا و در حقیقت
اوستا و در حقیقت

یکدم زان می برکنار نوی
باری آن می که پست غازی
جزی خردن با جو کانی
سرمه حیات درم
موجودات ساریت زیرا که حکم وان من است
الایسج مجده و لاکن لا تقبول تسیم هم اشیا
تج حضرت حق سبحانه بیکونند و تسج بی صفت
حیات مش **سرمه** چه چرخ نه ارکان حیات
ساریت ابرامی سرمه حیات
تسج خداوند رفیع الکر
اشیا بر شریه و بعدیس حق سبحانه و تعالی
تسج حقیقی مخالف کث اینا و اولیات علیهم السلام
و سیران سپهر حیات در سرشته بواسطه سرائین
نبوت اله است متصفه بصفه ایچوه در اشیا

چون انسان ظاهر شود در وی
چون با جمیع لوازم با یکدیگر
چون با جمیع لوازم با یکدیگر
چون با جمیع لوازم با یکدیگر

و قائلند که این عالم
و قائلند که این عالم
و قائلند که این عالم

کینه در باقی حیات نشوی
 مدام که چون صدف کروی
 ای طبع ترا که در دسوس سخن
 میدار که ایل دانی پس سخن
 کشتی بانی کشف و اسرار وجود
 کین در نشو و نسفت به لباس سخن
 جامی غم و دوت را به عالم ندی
 با سر که نه اوت شش این غم
 مرغ غم او بچسبده به ابرام
 خاموش که مرغ رام زارم
 کعبه العبد المذنب باباشاه
 اصفهان

در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار

در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار

در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار

در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار

در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار
 در این عالم بیدار

منهارج بداهت است و غیر خفا
 و کلمات پنهان کردن ابرار
 و کلمات پنهان کردن ابرار
 و کلمات پنهان کردن ابرار

صفت حقیقه دینی است که در کلام
 غیر از این جملات باشد و علامت
 بود که صفات اسماء افکار
 یعنی باین احوال و صفات
 صدور از الهی یا اقریب است
 صحت ذات از شایده جمال ذات و ذایل شود و بطریق
 صفت از مطالعه کمال صفات او حاصل گردد
 و آنچه مذکور شد در ادای این مقصود کافی بود و بسیار
 این مطلب وافی لاجرم بدین قدر اختصار شد و درین
 چند رباعی اقصا کرده شد
 جامی تو برین سخن طریقه زنی باشد
 افروگرمی پیانه ساری باشد
 اظهار حقایق بنحیست خیال
 این سپاه دل این خیال باری باشد
 مگر جود اسی کردن کردن افغان جوش
 یکدم شولین همدردی باری باشد

صفت حقیقه دینی است که در کلام
 غیر از این جملات باشد و علامت
 بود که صفات اسماء افکار
 یعنی باین احوال و صفات
 صدور از الهی یا اقریب است
 صحت ذات از شایده جمال ذات و ذایل شود و بطریق
 صفت از مطالعه کمال صفات او حاصل گردد
 و آنچه مذکور شد در ادای این مقصود کافی بود و بسیار
 این مطلب وافی لاجرم بدین قدر اختصار شد و درین
 چند رباعی اقصا کرده شد
 جامی تو برین سخن طریقه زنی باشد
 افروگرمی پیانه ساری باشد
 اظهار حقایق بنحیست خیال
 این سپاه دل این خیال باری باشد
 مگر جود اسی کردن کردن افغان جوش
 یکدم شولین همدردی باری باشد

باقی کلمات مصروف در کلام
 و بعد از این هزاران است که در کلام
 اثبات با بیان حقیقه جایی که در کلام
 نشان میدهد که در کلام
 و با اینها که در کلام

دینم اینها مفتی خوانند
برای که بدیدوران زمین پل
پیش از این سالی قفسه اول
کمال و ادب و کمال و کمال

و علی التیاس سرایه العلم فی سائر الموجودات
من ساریت جمع کالات ثانیاً بوجه الموجود فی الموجودات
بسرایت
در صفاتی که در وجودشان
دارد سیرایان همه عیان
مرد و صف عین که بود
بر قدر قبول عین شیان
مسبحا که حقیقت هستی از جهت صرف تعلق
خودش ساریت در ذوات چمن موجودات نخستین
که در آن ذوات عین آن ذوات چنانکه آن ذوات
عین بودند همچنین صفات کامله او کلکیها باطلات
در جمع صفات موجودات ساری مشابه که در ضمن صفات
ایشان عین یافته چنانکه صفات ایشان در عین
صفات ایشان چنانکه در عین صفات کامله عین
کامله بودند مثلاً صفت حلم در ضمن علم عالم تجزیه

دو گلخانه که بعد از دو سال
کل و لای علی دیگران است از نو
خندان سرب عشق بخت این
نموده که ایاران است بر بود
عشقش حق کشته از بنده
عمود عقل محبت شد احکام هر
آداب طریقت از ایشان بار

درست کان قباب عشاق
و طبیان یار شریفان
از وجود خود آگاهی نمودند یکبار
از تو تیر پاخت
مهرنجینه

زخم صدمه کرد ز زخم پند
 که نشود که میت عالم پند
 رشتن روم است که چون
 حال دل ز زبانت زده

در افق مذکور وی غایت پس
 نسبت می در کمال غایت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت

میفرماید که علم ثابت مروج و باطنی که حقیقت از
 حقایق که وجود است علم تفاوت علم
 تفاوت مروج حقایق در قبول وجود و کمال و نقصا پس
 آنچه قابلیت مروج در علم الوجود الاعم الکلی قابلیت
 مروج علم الوجود و آنچه قابلیت مروج در
 علم الوجود الاعم نقصا مروج علم الوجود و
 این تفاوت قابلیت و معلوم مروج احکام و وجود
 غالبتر آنجا وجود و علم کامل تر و در حقیقت که احکام
 امکان عالیتر وجود و علم ناقص تر و غالباً که خصوصیت
 حکم بابت علم مروج در آنکه در شیخ واقع شده است
 بر سبیل میل است و الا جمع کالات باقی مروج در
 چون جود و قدرت و ارادت و غیر اینها است

باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت

باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت
 باطنی که در حقیقت

شالی خند آورده اند و گفتند که شلای در مفسد ما
و شرت نسبت با ما شرت او نه از جهت
که کیفیت از کیفیت زیر که او از جهت کمالیت
کالات بلکه از آن جهت که پسب شده است مر عدم
وصول ما را بحالات لایق خود و همچنین قیل
که شرت شرت او نه از جهت قدرت قانت بر قیل
یا قاطعیت که یا قاطعیت عضو مقبول بلکه از جهت
زوال حیوة است و آن امریت عدمی الی غیر ذلک
الاشد
سیدان قیل که سخن خیر
بشیر همه مقضی غیر است
قونوی قدیس الله تعالی سره العزیز و در کتاب
سر جا که وجود کرده است
سر شرت عدم بود عدم غیر
شج صد الدین

شالی خند آورده اند و گفتند که شلای در مفسد ما
و شرت نسبت با ما شرت او نه از جهت
که کیفیت از کیفیت زیر که او از جهت کمالیت
کالات بلکه از آن جهت که پسب شده است مر عدم
وصول ما را بحالات لایق خود و همچنین قیل
که شرت شرت او نه از جهت قدرت قانت بر قیل
یا قاطعیت که یا قاطعیت عضو مقبول بلکه از جهت
زوال حیوة است و آن امریت عدمی الی غیر ذلک
الاشد
سیدان قیل که سخن خیر
بشیر همه مقضی غیر است
قونوی قدیس الله تعالی سره العزیز و در کتاب

شالی خند آورده اند و گفتند که شلای در مفسد ما
و شرت نسبت با ما شرت او نه از جهت
که کیفیت از کیفیت زیر که او از جهت کمالیت
کالات بلکه از آن جهت که پسب شده است مر عدم
وصول ما را بحالات لایق خود و همچنین قیل
که شرت شرت او نه از جهت قدرت قانت بر قیل
یا قاطعیت که یا قاطعیت عضو مقبول بلکه از جهت
زوال حیوة است و آن امریت عدمی الی غیر ذلک
الاشد
سیدان قیل که سخن خیر
بشیر همه مقضی غیر است
قونوی قدیس الله تعالی سره العزیز و در کتاب

تو معدوم خیال سے
جوں صفات و افعال

زیرِ حین متاع کا سدا
فاسد شد خیال فاسد ما

واجب الی که در نظام ظاهر است فی الحقیقه مضاف
ظاهر در آن نظام است پس اگر ایما را در بعضی از آنها
شرعی نقصان واقع باشد از جهت عدلی
دیگر تواند بود زیرا که وجود من حیث موجود محض
از هر امر وجودی که شرعی متوهم میشود بواسطه
عدیت امر وجودی دیگر نیست بواسطه آن امر وجودی

مرغبت که اریقل حسب
مر و صفت که در حساب سر
حکما در نیک و بود

من حیث هوام وجود
باش دعوت ذات پاک معا
دار و بقصه قلمیات مال

مختص است دعوی ضرورت کرده اند و از برای توضیح

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

محمّد بن یحییٰ بن علی بن ابی طالب

کتاب دیوانی عسکریه

البدن على المرح
البدن على المرح

و از باب اعطاف

وینماں نصد الشمشین

دوستی و محبت

از دوسوی مشرق
و حال آنکه شاید در میان
محدود است

باز که در این عالم
چندین صاحب جلال
در این عالم
چندین صاحب جلال
در این عالم
چندین صاحب جلال

باشند چه چرخند چه در خیمه
ظالم از مظاهر صادر می نماید
مظاهر طاعت از مظاهر شرع
حکمت می نماید لافعل للعین
یضاف ایها فعل بر نسبت قدرت و فعل بیده
ظهور حق بصورت اونه از جمله نفس و ماده خلقت
ما تعلمون بخوان و وجود و قدرت و فعل خود از حضرت

چون میدان
مستی تو بوشن ماست
این قدرت و فعل از عالم
شیرین نشو کن و می
ثبت لغرض و لایم

عالمی که در این عالم
چندین صاحب جلال
در این عالم
چندین صاحب جلال
در این عالم
چندین صاحب جلال

باز که در این عالم
چندین صاحب جلال
در این عالم
چندین صاحب جلال
در این عالم
چندین صاحب جلال

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and includes a large, stylized initial 'ع' (Aleph) in the bottom left corner, which is decorated with red and blue ink. The text is written on aged, yellowish paper.

مطلب صوت بند و نه احد
ادعای آیه ای که در این
مطلب کلام عدم کی بود تصور
اینکه خود را بدید بام داد و افی شد
خلاف مجبور و مقهور شد

اول باروت ترش است

فی سجده کمال
کار و جهان تو حق و دلچسپ
نعم چه مجال باشد اینجا که نعم
دفاع تو پس سر زدن کند
عبد اطاعت و کمال
الکسندر بن ابی
بکر بن عمر بن ادعوی شافعی

مجلس کلاں مکی و صحبت عارفان صاحب دل
باشد که شراب عشق نجاوشند و باوه محبت
انجا فروشنند و بنعم و الحان هر چه سماع آن شیخ دوست
یا هیچ شوی کرد و از انفس شریفه از باب
کلمات و اشارات لطیفه اصحاب مویید دل
پنات قرانی و کلمات برکات شریل اسانه
و انوکا عفت و نامی اشعار وقت فرامی
و نغمه های درو آینه و ترانه های شوق انگیز و خنده
مقصود از نیت نیت باشد بر آنکه تربیت صفت

مجلس کلاں مکی و صحبت عارفان صاحب دل
باشد که شراب عشق نجاوشند و باوه محبت
انجا فروشنند و بنعم و الحان هر چه سماع آن شیخ دوست
یا هیچ شوی کرد و از انفس شریفه از باب
کلمات و اشارات لطیفه اصحاب مویید دل
پنات قرانی و کلمات برکات شریل اسانه
و انوکا عفت و نامی اشعار وقت فرامی
و نغمه های درو آینه و ترانه های شوق انگیز و خنده
مقصود از نیت نیت باشد بر آنکه تربیت صفت

مجلس کلاں مکی و صحبت عارفان صاحب دل
باشد که شراب عشق نجاوشند و باوه محبت
انجا فروشنند و بنعم و الحان هر چه سماع آن شیخ دوست
یا هیچ شوی کرد و از انفس شریفه از باب
کلمات و اشارات لطیفه اصحاب مویید دل
پنات قرانی و کلمات برکات شریل اسانه
و انوکا عفت و نامی اشعار وقت فرامی
و نغمه های درو آینه و ترانه های شوق انگیز و خنده
مقصود از نیت نیت باشد بر آنکه تربیت صفت

مجلس کلاں مکی و صحبت عارفان صاحب دل
باشد که شراب عشق نجاوشند و باوه محبت
انجا فروشنند و بنعم و الحان هر چه سماع آن شیخ دوست
یا هیچ شوی کرد و از انفس شریفه از باب
کلمات و اشارات لطیفه اصحاب مویید دل
پنات قرانی و کلمات برکات شریل اسانه
و انوکا عفت و نامی اشعار وقت فرامی
و نغمه های درو آینه و ترانه های شوق انگیز و خنده
مقصود از نیت نیت باشد بر آنکه تربیت صفت

ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی
 ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی

ار محض ذات یکجمله شود و ثواب اعراض و اغراض
 آینه کرد و متعلق آن به الحقیقه ذات بود بلکه
 امری باشد از تعلقات ذات و کدام جنس از آن
 و خسارت از آن موثر که محبوب اصلی مطلوب
 حقیقی را بگذاری و روی ارادت در محبوبان طبعی
 و مطالب مجازی آری
 خود را ز جرم وصل دور
 تو آهی عشق نقاش باز
 بطور محبت ذاتی دانسته باشد و سر و
 هذب تو اگر از کدر تعلق تا ورامی ذات و صفات
 نه باری از محبت اسما و صفات که من و بی
 عن ذات عدول کنی باطن خود را بشاید تعلق

ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی
 ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی
 ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی

ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی
 ان زلف بر بال کیم
 قل در سر هر دو کمانی
 جان و استخوانی
 جان تو بهایم و در کمانی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
علاما للزواجر
والصالحين
الذين هموا
الذين هموا
الذين هموا

بالفتح الكرم ورم بعضهم انهم فيه نشوة بالكرش
الغلام نشوة ارباب كودك ارباب چهارم
وبلا و بلا كنه شد ارباب سيموم ميگو بد نزدیک
منت ارباب سیتی برستی من مقوم و نشوة
پیش ارباب من درین عالم و با من جادوان آن
پیدا کرده استخوان های من که تو ام من و ایت حکام
بن دانت بفرساید بر من وجود من نشان
عش تو شراب بخود می زان می باشم ز بود خود
کر خود شود پیشخوان و قال قدس سر علیک
بها صفا و ان شیت معهما فعدک غر ظلم
سوالظلم شراب حرف ای یک غر غر فوج مزح
الشراب مزجاسا بحت شرار از با سول العبد

صدور افاضل به فی که از
ملاحظه صفات جمال افعال
همه ذرات تو در عبادت
که در پیش روی دیدن
بایدی غیب عشق پیرو صانع

نوی اگر حرف شکر را
که منوح کرانست با شکر
که ارباب دوزخ از آن
که ارباب دوزخ از آن
که ارباب دوزخ از آن
که ارباب دوزخ از آن
که ارباب دوزخ از آن
که ارباب دوزخ از آن

عالم را بهر شکر و حمد و ثناء
 انوار عبادت از عالم این عالم
 باقی آن عالم را در این عالم
 بعد از آنکه در این عالم

بزم پیکر کنند یعنی شراب صوری و حرم الکون
 که شرابان شمع ضلالت و شرابان سستی
 خدای و نکال سرور و منع آن جمع می کند که
 کلاه حاشا که من کراران می اشام با بهر
 ان را هم من شراب از جام محبت نوشیده ام
 در مدامت بر شرابان کوشیده ترکایش سرا
 نروزش کناست و تارک شرابان دور از شراب
 مومنت دان **بابی** جزره عشق ز جوشن
 جرشاع میخانه سرور کشتی که است باوه جوشن
 در مذمت باوه جوشن و قال قدس سره العزیز
 سهسا لایل الدير کم سکر و ایه و ما شر و ایه و کم
 ممو ایه و الطعام ممو و ممو و ممو و ممو و ممو

البورینا لم یسکود و جوشن
 باقی آن عالم را در این عالم
 بعد از آنکه در این عالم
 باقی آن عالم را در این عالم
 باقی آن عالم را در این عالم

باقی آن عالم را در این عالم
 بعد از آنکه در این عالم
 باقی آن عالم را در این عالم
 بعد از آنکه در این عالم

بلایان سپید و دریا
که در این کمال در اوست
نخل کمال در اوست
نخل کمال در اوست

که مقتدریت این در حکایت جواب مرشد و اصل
و محقق پریشان شیخ ناظم قدس سره که شهادت که
احل عندی باوصاف علم نیاز ملاحظه مطالبه جواب
موسوال را بوده باشد و الا اینجا حق سبحانه و تعالی
بنده باشد در قرب و نوافل بالعکس در قرب و نوافل
و در اک حقاین مجر و به سیطره مطابق ممنوعیت
ای کرده بخو و اضاف علم **علم و علم بود و بعضی**
چون حق سر و اند بود و ما کو **از حکمت شکل که بود و کردیم**
و در قول شیخ ناظم قدس سره که اجل عندی باوصاف
علم اشارت است باینکه مرشد کمال که از قدس سره
سواخته است و از حاله عجب و دریا بار پسته
بلکه می باید که بحکم و امانت بکند خدشت

احق کمال کمال خست
و الا فضالت که مرآت
و حقیقت در این متصفیات
بدان کمال عرض آن کمال

خداوند سبحان با اعلی
کمالی که فیض کمال
تألیف بزی که من زود بدهم

در طلعت خود حال قیاس
و در نوبت خود کمال قیاس

و در نوبت خود کمال قیاس
و در نوبت خود کمال قیاس
و در نوبت خود کمال قیاس
و در نوبت خود کمال قیاس

ایمی بنده که در غایت
سعدا و دم فرید و خیر
و در بیان یسعدا و خیر
بهری تبار بادا و خیر
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر
و در بیان یسعدا و خیر
بهری تبار بادا و خیر
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر

معنی شایه میگوید اگر برسد شخصی که میان قوم
حشیش ملاوت و نادانی و عبادت و کران
جانی اشتها زیاده باشد میوسیدن انچه در
دمن می ابرق می و کلوی صراحی قیسه کنند
تامی را از آن بگذرانند و صافی را از در جد کردن
سرمینه حاصل گردانند آن میوسیدن مران شخص
اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده که معصا
شربان می و شره مداومت برویت چون
جود و سخا و علم و جواد و غیره بماند پسند
ان ساد که راه میسازند
سروش سبوی می اگر بوی
ان ساد که ساخت طالع
خاک در نیازی منزل او

که در دم او بقدام کا می
که در بیان یسعدا و خیر
بهری تبار بادا و خیر
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر
و در بیان یسعدا و خیر
بهری تبار بادا و خیر
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر
و در بیان یسعدا و خیر
بهری تبار بادا و خیر
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر

ان ساد که راه میسازند
سروش سبوی می اگر بوی
ان ساد که ساخت طالع
خاک در نیازی منزل او
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر
و در بیان یسعدا و خیر
بهری تبار بادا و خیر
مهرت و خیر و خیر و خیر
بسته و بطلون بطور و خیر

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 که در کتب دیگر نمانده است و در این کتاب
 به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است
 و در این کتاب به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است

خواهی یافت حقیقت
 کسی بود که در این کتاب
 نکر شود و انکسای معجب
 در این کتاب به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است
 در این کتاب به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 که در کتب دیگر نمانده است و در این کتاب
 به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است
 و در این کتاب به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است

و کیف ترین بقای جلال و جلال
 ذاتی که در مظاهر وجود واقع شده است
 تبیین آن با بار احکام اعیان یافته در حضرت علم که باطن
 وجود است و محو با زبان می نماید که اعیان وجود
 شده اند در خارج و حال آنکه بوی از وجود خارجی
 بشام ایشان رسیده است و همیشه در حدیث اصلی

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 که در کتب دیگر نمانده است و در این کتاب
 به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است
 و در این کتاب به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 که در کتب دیگر نمانده است و در این کتاب
 به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است
 و در این کتاب به بیان حقایق و معانی پرداخته شده است

بعضی حجت رحایت یعنی دیگر خاص که حاصل توفیق
 باشد یعنی گردد و آنانی بهر حدیث مضمحل گردد
 و توفیق دیگر بر حجت رحایت حاصله و بکذا اذما
 پس در هیچ و آن یک توفیق بجای واقع نشود
 آنی عالمی بعدم رود و دیگری مثل آن بوجود میاید با محجوب
 بحت تقابله اش تا شب اول میاید و که
 وجود عالم بر یک حالت و در آن متوالیه بر یک
 سبحان زنی خداوند
 در هر نفس بر جهانی
 انواع عطا کرد خداوند
 در هر نفس حقیقت عالم
 دلیل آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است در
 سبحان زنی خداوند
 در هر نفس بر جهانی
 انواع عطا کرد خداوند
 در هر نفس حقیقت عالم
 دلیل آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است در

بعضی حجت رحایت یعنی دیگر خاص که حاصل توفیق
 باشد یعنی گردد و آنانی بهر حدیث مضمحل گردد
 و توفیق دیگر بر حجت رحایت حاصله و بکذا اذما
 پس در هیچ و آن یک توفیق بجای واقع نشود
 آنی عالمی بعدم رود و دیگری مثل آن بوجود میاید با محجوب
 بحت تقابله اش تا شب اول میاید و که
 وجود عالم بر یک حالت و در آن متوالیه بر یک

بعضی حجت رحایت یعنی دیگر خاص که حاصل توفیق
 باشد یعنی گردد و آنانی بهر حدیث مضمحل گردد
 و توفیق دیگر بر حجت رحایت حاصله و بکذا اذما
 پس در هیچ و آن یک توفیق بجای واقع نشود
 آنی عالمی بعدم رود و دیگری مثل آن بوجود میاید با محجوب
 بحت تقابله اش تا شب اول میاید و که
 وجود عالم بر یک حالت و در آن متوالیه بر یک

این طایفه از انسان است که
 قوت و کمالات و ذاتی حال
 سخن نیکو و نیکو
 و در این عالم
 و در این عالم
 و در این عالم

اثبات جوهر مقدس کرده اند و برای حقیقت وجود او
 متبدل متجدد را با هم قایل داشته اند و اینست که عالم
 جمیع اجزایست که عرض متجدد متبدل مع الانعاس که
 در عین احد جمع شده اند در هر آنی عین را می بینند و
 آنها بوجود می آید پس بطریق شایسته تعاقب
 اشغال در غلط می افتد و می بندد که آن امر است احد
 ستم کما یقوله الاشغال فی تعاقب الاشغال علی محل
 العرض من غیر خلل آن من شخص من العرض مثل الشخص
 فیض الناظر انما امر ستم بحرکت کاشف او
 عالم جو عبارت از همین
 عالم باشد که نه غیر عالمی
 و اندر همه طور با همی هر جا

این طایفه از انسان است که
 قوت و کمالات و ذاتی حال
 سخن نیکو و نیکو
 و در این عالم
 و در این عالم
 و در این عالم

این طایفه از انسان است که
 قوت و کمالات و ذاتی حال
 سخن نیکو و نیکو
 و در این عالم
 و در این عالم
 و در این عالم

و آنکه همان در طلاق
شهر و دیار عالم برسد و
بارتبه احوال حق آید میان
شعبی سفر نماید که عالم عبارتست از اراضی مجتمعه در عین واحد
حقیت مستقیم و آن تبدیل و متجدد میگردد و مع الانعاش
و الانبات در هر آنست که عالم بعد مبرود و مثل آن بود
می آید و اگر در آن زمان راسی میسر غافلند که قائل بجات
بل مونی لب من خلق جدید و زار بآب کسی نیست
مطلع نشد است مکر اشعار و بعضی خرابی عالم که اعراض
حیث قالیه العراض لا یستی زمانین و مکر جانیه که معروفند
بنو فسطایه در همه اجزای عالم چه جوهر چه عارض و مرکب
ازین من یقین از وجهی خطا کرده اند اما اشعار عربیست که

و آنکه همان در طلاق
شهر و دیار عالم برسد و
بارتبه احوال حق آید میان
شعبی سفر نماید که عالم عبارتست از اراضی مجتمعه در عین واحد
حقیت مستقیم و آن تبدیل و متجدد میگردد و مع الانعاش
و الانبات در هر آنست که عالم بعد مبرود و مثل آن بود
می آید و اگر در آن زمان راسی میسر غافلند که قائل بجات
بل مونی لب من خلق جدید و زار بآب کسی نیست
مطلع نشد است مکر اشعار و بعضی خرابی عالم که اعراض
حیث قالیه العراض لا یستی زمانین و مکر جانیه که معروفند
بنو فسطایه در همه اجزای عالم چه جوهر چه عارض و مرکب
ازین من یقین از وجهی خطا کرده اند اما اشعار عربیست که

و آنکه همان در طلاق
شهر و دیار عالم برسد و
بارتبه احوال حق آید میان
شعبی سفر نماید که عالم عبارتست از اراضی مجتمعه در عین واحد
حقیت مستقیم و آن تبدیل و متجدد میگردد و مع الانعاش
و الانبات در هر آنست که عالم بعد مبرود و مثل آن بود
می آید و اگر در آن زمان راسی میسر غافلند که قائل بجات
بل مونی لب من خلق جدید و زار بآب کسی نیست
مطلع نشد است مکر اشعار و بعضی خرابی عالم که اعراض
حیث قالیه العراض لا یستی زمانین و مکر جانیه که معروفند
بنو فسطایه در همه اجزای عالم چه جوهر چه عارض و مرکب
ازین من یقین از وجهی خطا کرده اند اما اشعار عربیست که

[illegible]

این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است
 و این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است

تشریح نماید و من حیث الحقیقه میگوید که اصلاً تکبر و
 نیت
 پنداری و میل به عبادت و
 یک نوع نیت و یک نوع
 و اطلاق از قیاس و تعینات مکرر و حقیقت و ارجحه
 نقد و تکراری که بواسطه قیاس و تعینات می نماید
 خلق و عالم پس عالم ظاهر حق و حق باطن عالم
 پس از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم یک
 فی الحقیقه یک حقیقت است و ظهور و بطون و اولیت
 و آخریت از رب و اعتبارات او و هو الاول و الآخر
 و الظاهر و الباطن
 بلکه تبارک و تعالی
 چنانچه که بود و زود می

این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است
 و این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است
 و این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است

این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است
 و این کلامی نیست که از زبان
 کسی که از زبان خداوند است
 بلکه از زبان خداوند است

در بیان حقایق و حقایق عین این مرتب حقایق

عین می بود و حدیث کان نه و کم کن نه شیا

<p>متی که ظهور یکتا در همه</p> <p>رو بر سر می جاب که پس</p> <p>بر لوح عدم لوح نور قدم</p>	<p>حوی که بر می کال می باشد</p> <p>می می بود و می می می</p> <p>لاح که دید و پس می می</p>
---	--

حق اتمر جز از عالم زیراک

عالم در حق حق در عالم

حقیقه حقایق که ذات الیه تعالی ش

حقیقت همه اشیا و اونی حد ذات واحدیت که عدد

باور اوست اما با حقارت یکباره و تعین

در مرتب حقایق جوهریه بتو است و تارة حقایق

تابع پس ذات واحد بواسطه صفات متعدد و جوهر واحد

در بیان حقایق و حقایق عین این مرتب حقایق

عین می بود و حدیث کان نه و کم کن نه شیا

در این کتاب که در بیان حقایق است
 و در بیان حقایق است که در این کتاب
 و در بیان حقایق است که در این کتاب

این جمله یونانی در میان
 تیس جو بیت در حضرت علم با اعتباری که
 آن شی مطهر است و وجود متعین بهمان شی
 در همان حضرت و اشیا ی موجوده عبارتند از
 وجود و باعتبار انبعاث طاهر و وجود و با حاکم
 حقایق ایشان و وجود و بهین اعتبارات بر و
 که حقایق همیشه در باطن وجود پنهان باشد و
 احکام و امار ایشان در ظاهر وجود پیدا زرا که در
 صور علیه ز باطن وجود و محالیت و الاجل لازم
 تعالی اند غنی ملک علو کبریا ایم وجود و اعتبار
 در خارج علم عارض است و پرده ظلمت عدم سبب
 ظاهر شده و عکس لازم آید پس هر شی محب حقیقت

در این کتاب که در بیان حقایق است
 و در بیان حقایق است که در این کتاب
 و در بیان حقایق است که در این کتاب

در این کتاب که در بیان حقایق است
 و در بیان حقایق است که در این کتاب
 و در بیان حقایق است که در این کتاب

اوجانیت بنی جانی بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف اوجانیت بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب

بریاک پند اکر تبار	چون ز سر فروغ خود جفا
نمایا که از سر جاک	نی نور و می سپر پند

مطلق محقق نباشد و مقید مطلق صورت
 فیه و اما مقید محاجت مطلق مطلق استغنی
 از مقید پس مستلزم از طرفیت و احتیاج از یک طرف
 چنانکه میان حرکت و حرکت منقاج که در دست
 ای در حریم قدس تو کس جفا
 عالم ز تو پیدا و خود تو پیدا
 ما تو را هم چه ایام ما
 ما را تو حاجت ترا ما

و ایضا مطلق مستلزم مقیدیت از مقیدات علی سفل
 البتله مستلزم مقیدی مخصوص چون مطلق ابدی
 نیست قبله احتیاج همه مقیدات است
 قرب تو با سباب علل
 بواسطه فصل ازل شون

اوجانیت بنی جانی بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف اوجانیت بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب

اوجانیت بنی جانی بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف اوجانیت بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب

اوجانیت بنی جانی بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف اوجانیت بنی
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب
 عارف نهیشت ارباب

ثابتی حاصل تجلیه علی نفعی متلبا بشیوه و این میر
خواه فصول خواہ تعینات و تشخصات همه شیون
الی اند که مندرج مندرج بودند در وحدت اولاد
مرتبه علم بصورت اعیان ثابتہ را ندانند و نمایند
عین بواسطه تمییز احکام و آثار ایشان بظاہر و
که محلی و این است مرابطن وجود و صورت اعیان
خارجہ که قدس نیست در خارج الاحقیقی واحد که
بواسطه تمییز شیون و صفات تکثر و تعدد و تنوید
نسبت بآنان که در حقیقت مراتب جمیع پند و پائا
و احکام منقید را
مجموعه کون بقانون
کر و تمییز و تقابعد و
تجلیات حق شون ایت
تجلیات حق شون ایت
تجلیات حق شون ایت

در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین

در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین

در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین

در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین

در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین
در قصه شیند با شین

و از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم

جمع شوند و چون میزانت چو را و آنچه با او در تحت
 جسم نامی مندرجت رفع کنی همه در چشم نامی جمع شوند
 و چون میزانت چشم نامی را و آنچه با او مندرجت
 تحت الجسم رفع کنی همه در حقیقت جسم جمع شوند و چون
 میزانت جسم را و آنچه با او مندرجت تحت الجسم
 اعنی القول والنفوس رفع کنی همه در حقیقت جوهر
 جمع شوند و چون ثبوت الالهه تیار جوهر و عرض را رفع کنی
 همه در تحت ممکن جمع شوند و چون ثبوت الایمان
 و واجب را رفع کنی همه در موجود مطلق جمع شوند
 که عین حقیقت وجود است و بذات خود موجود است
 نه بوجوهی اید بذات خود و بوجوب صفت ظاهر
 اوست و امکان صفت باطن و اعنی الایمان

و از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم

و از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم
 است از این باب است که هر چه در عالم

در این کتاب که در بیان کلیات است
 از آنجا که این کتاب در بیان کلیات است
 از آنجا که این کتاب در بیان کلیات است

که کمال جلا و سبک است کمال جلا یعنی ظهور و مجتبی
 اعتبارات و کمال استجلا یعنی شود و امر خود را
 همین اعتبارات و این ظهور و شهودیت عینی عینی
 چون ظهور شود و مجتبی در منصف کمال فانی که ظهور
 ذات تر نفس خود در نفس از برای نفس خود بی اعتبار
 غیر و غیریت و این ظهوریت علمی عینی چون ظهور
 منصف در مجتبی و غای مطلق لازم کمال ذاتیت
 و معنی غای مطلق آنست که شیون و احوال و اعتبار
 ذات با حکما و لوازمها علی وجه یک و جمعی
 که در جمله مراتب حقایق الهی و کونی بنیاید و در ذات
 رافی بطونها و اندراج اکلان و حدتهاست و در
 ثابت باشند جمع صورها و حکما و حکما طهرت کمال

صورت کلی نفسی جان زید و یحیی
 صورت کلی نفسی جان زید و یحیی
 صورت کلی نفسی جان زید و یحیی

که نفس را در این نزدیکی
 و این شهودیت و تغییر در نفس
 از آنجا که این کتاب در بیان کلیات است
 از آنجا که این کتاب در بیان کلیات است

مجازی است در اندیشه و بیان
 مجازی است در اندیشه و بیان
 مجازی است در اندیشه و بیان

بالحکام و آثار آنها موجب تعدد و جودیت و بعضی حقایق
کوینیه را عند پیرایان الوجود فیها با حدیث جمع شوند
و ظهور آثارها و احکامها با استعداد ظهور جمع الهی
سوی الوجود الذاتی علی اختلاف مراتب ظهور
و ضغفا و تعالی و مغلوته چون کمال افزا و پستی
از اینها و ادلیا و بعضی از استعداد ظهور بعضی است
و در بعضی علی اختلاف المذكور چون سائر موجودات
و حضرت ذات با حدیث جمع شیونها الالهیه و الکیه
از لا و باید در جمع این حقایق که تحصیل مرتبه واحد
ساریت و مصلحتی در عالم روح و چه در عالم
و چه در عالم حس و شهادت چه در دینی و چه در اخلاقی
و معصوم و ازین همه حکمتین ظهور کمال پسایلی است

کتاب اصلی فی حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی

در حد و عدم مرتبه یکی در بعضی
اجتناب از این اشتباه که در بعضی
بزرگان از این اشتباه که در بعضی
و تفهیم از این اشتباه که در بعضی

بسیار و متقن از این
حقیقت حق تعالی
خامری حقیقت حق تعالی
و در حد و عدم مرتبه یکی در بعضی

در حد و عدم مرتبه یکی در بعضی
اجتناب از این اشتباه که در بعضی
بزرگان از این اشتباه که در بعضی
و تفهیم از این اشتباه که در بعضی

کلامی که در این کتاب است
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام

ظهور و خیریت و بدیت و عبارات مرتبه و حد
 بعضی از آن قابلیت ارقیت که انصاف و ابانها با عبا
 مرتبه جمیع خواص و مشروط باشند بجمع و جو و بعضی حقایق
 کونیة جو خالق و زاریت و غیره و خواص باشند
 جو حیات و علم و ارادت و غیره و اینها اسما و صفات
 الیه و ربوبیت و صورت معلومیت ذات متکلمه
 الاسما و الصفات حقایق الیه و قلمین ظاهر و
 با آنها موجب تعدد و وجودی است و بعضی از آن
 قلم که انصاف ذات با آنها با عبا مرابط
 کونیة است جو فصول خواص و تعینات که ممیزه است
 در خارج از یکدیگر و صور معلومیت ذات متکلمه
 الا عبارات حقایق کونیة است و قلمین ظاهر و

کلامی که در این کتاب است
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام

کلامی که در این کتاب است
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام
 کلامی که در این کتاب است
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام
 در بیان این که این کلام

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر وقت که بخواهد
 و در هر حال که باشد
 و در هر مکان که باشد
 و در هر وقت که بخواهد
 و در هر حال که باشد
 و در هر مکان که باشد

توجیه است به علم ظهور و تجلی اولی و نسبت علم
 نور و وجود و شهود و متعین گشت و نسبت علم مقضی حاکمیت
 و معلومیت شد و نور تسلیم طاعت و مطهریت
 و وجود و شهود مستلزم و احاطت و موجودیت و است
 و شهودیت و محین ظهور که لازم نور است بهوت
 بیطن و بطون و تقدم ذاتی و اولیت نسبت به ظهور پس
 اول و آخر و ظاهر و باطن متعین شد و همچنین در
 ثانی و ثالث الی ثانی است نسبت و اضافات مصداق
 میشود و هر چند تضاد عین و اسم و او پیش ظهور
 او بلکه خدای او پیش نشان من احب بظهور نور و ظهور
 با پستار سوره خدای او باعتبار صرف و اطلا
 و نسبت و ظهور او با اعتبار مظاهر و تعینات

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر وقت که بخواهد
 و در هر حال که باشد
 و در هر مکان که باشد
 و در هر وقت که بخواهد
 و در هر حال که باشد
 و در هر مکان که باشد

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر وقت که بخواهد
 و در هر حال که باشد
 و در هر مکان که باشد
 و در هر وقت که بخواهد
 و در هر حال که باشد
 و در هر مکان که باشد

صفات غیر ذاته من حیث باینکه العقول عین
ذاته من حیث تحقق و الحصول مثلا عالم ذات عتبار
علم و قارب عتبار قدرت و مرید با اعتبار از اوت و سکت
که چنانکه اینها بحسب مفهوم با یکدیگر متغایرند اما بحسب تحقق
و پستی عین باشد با هم عین که اینجا وجودات متعدد
بلکه وجودیت واحد و اسما و صفات اعتبارات و
از حیث شانی و پاکیزه شدن
از روی عقل غیر صفات

مسی قیاس عقل اصحاب
لیکن کما شفا ربان
خبر عارض اعیان قیاس
ایمان عارضه و غیره

ذات من حیث می زحمه اسما و صفات معوت و از
جمع نسبت و اضافت مبر اقصاف و باین صورت
صفات افعال که یکبار

صفات غیر ذاته من حیث باینکه العقول عین
ذاته من حیث تحقق و الحصول مثلا عالم ذات عتبار
علم و قارب عتبار قدرت و مرید با اعتبار از اوت و سکت
که چنانکه اینها بحسب مفهوم با یکدیگر متغایرند اما بحسب تحقق
و پستی عین باشد با هم عین که اینجا وجودات متعدد
بلکه وجودیت واحد و اسما و صفات اعتبارات و
از حیث شانی و پاکیزه شدن
از روی عقل غیر صفات

صفات غیر ذاته من حیث باینکه العقول عین
ذاته من حیث تحقق و الحصول مثلا عالم ذات عتبار
علم و قارب عتبار قدرت و مرید با اعتبار از اوت و سکت
که چنانکه اینها بحسب مفهوم با یکدیگر متغایرند اما بحسب تحقق
و پستی عین باشد با هم عین که اینجا وجودات متعدد
بلکه وجودیت واحد و اسما و صفات اعتبارات و
از حیث شانی و پاکیزه شدن
از روی عقل غیر صفات

تر قلم او در ایستادن بی غلطی
 معادست بی باطنی و بی باطنی
 بی باطنی و بی باطنی و بی باطنی
 بی باطنی و بی باطنی و بی باطنی

لطف درونی ظهور کند و دوسوه و شصت و شصت
 معقولات را از باطن می و در کتب و تداویان غلبه کند
 بر لذات جسمانی و راحت روحانی کلفت مجامده
 زیاده بر خیزد و لذت شایده در جانش آید و در خاطر
 از محنت انحصار پرورده و زبان غاشقین زبانه برسم
 ای میل خاست زیاده تو را
 و می یای غم پست زیاده تو را
 لذات چهار وجه در پاد
 و توئی که در دست نیاید تو را

چون طالب صادق مقدم نسبت جذبه
 که اندوخت پیاوردن حیثیه در خود باز یابد
 می یاید که نامی محبت با برتیریت و تقویت آن کارد
 و از هر چه نافی آنست خود را باز دارد و بخان اند که اگر
 فی المثل عسبر جاوید اضرغان نسبت کند نوح کرد

بیکر و در می بین
 تا توئی علی الدوام
 پیشین و پیشین
 در میان حقیقت
 روح کمال صبح
 شرف و تابان
 در میان حقیقت
 روح کمال صبح
 شرف و تابان

این نسبت فوق العاده
 لکال الطریق و حقیقت
 لذات و الیه صداد حکما
 و از دنیا جدا و از حیرت

جامع بین المری و المری
 و الاکابر و المری و المری
 و الاکابر و المری و المری
 و الاکابر و المری و المری

و الاکابر و المری و المری
 و الاکابر و المری و المری
 و الاکابر و المری و المری
 و الاکابر و المری و المری

که صفات تقابل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود

رند و نور ظهور پستی حق سبحانه بر باطن تو را
 و ترا از تو بستاند و از فراغت اختیار بر ماند و شعور خود
 ماند و شعور بعد هم
 از بدیدم ز بدی خود
 تا از خودی خودی در
 کی گشت یقین مغفرت و
 القدر و اتم موده است
 یا رببه کسی و دانی خود
 درستی و در خودی خود
 از که فاش شود و غرض
 رفت از میان چنین خدایت
 فاجایه است از است

و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود

که بواسطه استیلا ظهور پستی باطن با سوسای شعور
 ماند و پوشیده و نباشد که فانی فاد در بند چت زیر که
 صاحب فاد را فانی خود و شعور باشد صاحب فانی
 بجهت که صفت فاد و موصوف آن از قبل با سوسای
 سبحان نه پس شعور بان فانی فاد باشد

و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود

که صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود
 و صفات تعادل بود

این کتاب را که در این
 کتابخانه است علم و حکمت
 بسیار در آن است و در
 این کتابخانه است علم و حکمت
 بسیار در آن است و در

خندان ملوت نایبی که با جان تو در میزد و پستی
 از مظهر تو بر خیزد اگر بخود و آوری و با و آوری
 باشی و چون از خود تو بگیری کنی تغییر زو کرده باشی
 مقید مطلق شود و اما الحق موافق گردد

کرد و دل تو کل کند و کل با
 تو خود می جوئی و کل اگر چه
 ز میسرش جان تو می
 تو و برتری که بر می
 کی باشد کی با بر می
 دل در سطوت نور او
 و بریل مقید بریل با
 اندیشه کل می کنی کل با
 در مژده شش تو می
 کر من که غم من تو می
 تا با کشته جان و حق
 جان در غلبات شوق و

و در شش این لب شیرین میساید بر جوی
 که در سحر و قهر از اوقات و معج حالات از حالات

در این کتابخانه است علم و حکمت
 بسیار در آن است و در
 این کتابخانه است علم و حکمت
 بسیار در آن است و در

این کتاب را که در این
 کتابخانه است علم و حکمت
 بسیار در آن است و در
 این کتابخانه است علم و حکمت
 بسیار در آن است و در

از این که حال به طریقی که در این کتاب
 آمده است تا بدین حد که در این کتاب
 آمده است تا بدین حد که در این کتاب

سوی گیری که می طریقی که در این کتاب
 آمده است تا بدین حد که در این کتاب
 آمده است تا بدین حد که در این کتاب

دیگری که می طریقی که در این کتاب
 آمده است تا بدین حد که در این کتاب
 آمده است تا بدین حد که در این کتاب

علا در معرض فدا و زوالت و فدا و زوالت
 و صورتش موجودیت موموم می و زوالت
 و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت
 چه خواهد شد در مام انقیاد بدست و زوالت
 بین ترغیفات فانی و چه نه دل زخم بر کن
 و در خدای بند و از همه کس و با خدای بند و زوالت

و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت
 و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت
 و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت

و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت
 و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت
 و زوالت موموم و زوالت موموم و زوالت

دلی خود ایستاده و چون در حال دکان
 و صفات را که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

صفا یی است و در پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

ما جعل الله لرجل من قبس من جوفه خضر
 که ترانعت پی او است در درون تو خرمیک و آتیا
 تا در محبت او بگرو باشد و یکدل از غیر او معوض و بر او
 بقول آنکه یکدل با بعد پاره کنی و سر پاره و پری مقصد

اولی که بقولت تان است
 و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

که در او با سطره تعلق با بود مقصود و پراکنده پساری
 و جمیع آنکه از همه بشا به و واحد روزی جمعی کان بروند
 که جمیع ارجع اسباب است در تقو و با مذ و ستره

و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

دلی خود ایستاده و چون در حال دکان
 و صفات را که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

صفا یی است و در پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر
 و در آنجا که در دفتر پیر

سلامه و سلم
 چهره محو و محال
 در اسرار کمال
 این دلیق بنیت
 در عبادت و کوشش
 نمود و اشارات قصه و نموده

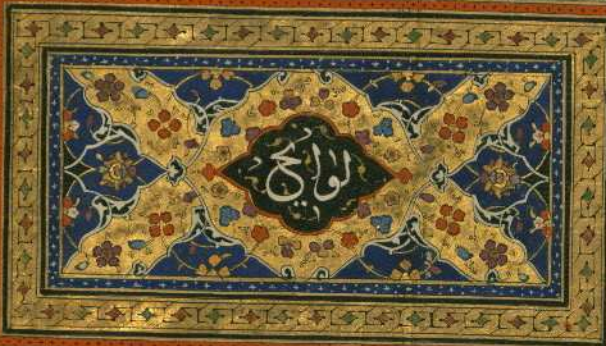
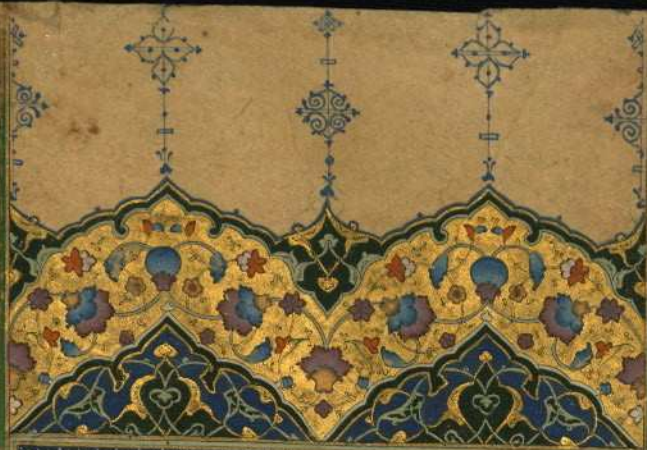
چنانکه میت با بنای پستی با در صورت پستی
 جلوه دهد از پستی جمال پرده منه این صورت خیالی
 آینه تحلیات جمال خود کن عت حجاب و دوری
 درین توشش و همی سرایه و نایابی و فیاض مکران
 نه الت جمل و کوری محسوس و می بهجوری همه زماست
 مارا با مکرار مارا زار مانی کرامت فراموشی با خود
 آشنایی از زنی دار یارب الیک جان کلام

آیه شکریه بحر کرم آنکه چو از خود بخود در انهم در جود و بیانیان بگویند در عشق خود کمیت و کبر راسی و سیم بکوی غافل در راه خود اول خود چو یارب همه خلق را بین کن روی ل نه صرف کن یارب ایتم حسن چو بر کس که از کرم مسلمان	آیه شکریه بحر کرم آنکه چو از خود بخود در انهم در جود و بیانیان بگویند در عشق خود کمیت و کبر راسی و سیم بکوی غافل در راه خود اول خود چو یارب همه خلق را بین کن روی ل نه صرف کن یارب ایتم حسن چو بر کس که از کرم مسلمان
--	--

نظام اید و در میان باب
 غافل اصحاب ذوق و
 در بیان شیوهی کل و
 تمام باشد
 زین نظم
 زین نظم
 زین نظم

[illegible]

هم چه دوشی تو سبزی بوی جانم
 علم فصاحت انداخته و خود راوی سالی
 شکسته زبانی را چو ایکن بکشانی
 چو یاری می آید بگو ای طاهر و قریب
 عین تصویر است و بان سرور و دنیا درین
 سارکت حسن از دور من تیر اندر چه شمارم
 تا مهر می گمانند شوم و رفقه که دوست دارم
 این بس که رسد ز بوی بزم الهی
 ای که صاحب مقام بود و علی له و اصحابه بدین
 و نسل المقصود و سلم تسلیم کشید
 اشتغال باللامعی و از حقایق الاشیا کامی
 غشاه و غفلت از بصر نصیحت با تجاشی و سرخیز



لا احوالی ما علی کس کف کس شایه بود الیک علی غریبان
و سبک است کما فی علی نیک و بد و سبک است
تو زبانی می لرزم و ستایش تو زبانی ستارم هر چه در
صغایب کانیات از بعض اینه و عبادت همه حجاب
تو عبادت از دست ما که ستایش از دست سبک
شاید تو خانی که خود گفت و گو مر شای تو است که خود
نمست و رانی
بجا که کمال کسب داری بود
دار چرخ محبت و شای

لا احوالی ما علی کس کف کس شایه بود الیک علی غریبان
و سبک است کما فی علی نیک و بد و سبک است
تو زبانی می لرزم و ستایش تو زبانی ستارم هر چه در
صغایب کانیات از بعض اینه و عبادت همه حجاب
تو عبادت از دست ما که ستایش از دست سبک
شاید تو خانی که خود گفت و گو مر شای تو است که خود
نمست و رانی
بجا که کمال کسب داری بود
دار چرخ محبت و شای



1864

عبدالله بن
محمد

[illegible]

سنة ١٠٦٠
١١٤٠









The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201

<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2009

Form: Colophon

Label: This colophon explains the nature of the work and gives the name of the calligrapher and the date of copying as Rajab 999 AH / 1591 CE. It reads: tammat hadhā [sic] al-risālah al-sharīfa[h] /1/ mushtamal [sic] ‘alā nikāt laṭīfah /2/ fī tafsīr abyāt ma‘nawīyah ‘alā /3/ al-ṣadr al-Mathawī al-Ma‘nawī /4/ qaddasa sirruhu al-‘azīz Jalāl /5/ al-Dīn Muḥammad al-Rūmī ‘alayhi /6/ al-raḥmah wa-al-ghufrān /7/ ‘alā yad al-kātib al-faqīr Bābā Sāh bn Sulṭān /8/ ‘Alī Iṣfahānī /9/ fī shahr Rajab al-murajjab /10/ sanat tis‘ wa-tis‘īn wa-tis‘imi<’>ah /11/ al-hijrīyah al-nabawīyah /12/

Provenance

Round seal (in the center) of Allāh Muḥammad ‘Alī, 1030 AH / 1620-1 CE (fol. 1a)

Note dated 22 Jum. II 1105 AH / 1694 CE (fol. 1a)

Square seal with the name Maḥmūd (partially erased) and an inscription with the date 1115 AH / 1703-4 CE (fol. 1a)

Octagonal seal of Ḥusayn Shāh Ghulāmī underneath an inscription giving the date Dhū al-Qa‘dah 1127 AH / 1715 CE (fol. 1a)

Ownership statement of Ḥusayn Qavam [?] Daftar, 1301 AH / 1883-4 (fol. 2a)

Acquisition

Walters Art Museum, 1931, by Henry Walters bequest

Binding

The binding is not original.

Dark brown leather (with flap) attached backwards; gold-brushed panel-stamped design; doublures with filigree work on a multi-colored ground of blue, orange, pink, and green

Bibliography

Gacek, Adam. Persian Manuscripts in the Libraries of McGill University: Brief Union Catalogue. (Montreal: McGill University Libraries, 2005), no. 127. (Lavāyih)

Gacek, Adam. Persian Manuscripts in the Libraries of McGill University: Brief Union Catalogue. (Montreal: McGill University Libraries, 2005), no. 129. (Lavāmi‘)

Decoration note: Titlepiece with title inscribed in white ink; interlinear gilt decoration; small triangular pieces and a double frame

fols. 1b - 49b:

Title: Lavāmi‘

Incipit:

بسم الله الرحمن الرحيم رب انعمت فزد سبحانه من جميل ليس
لوجهه...

Text note: Title inscribed at the beginning of the text

Hand note: Written in nasta‘līq script in black with incidentals in gold ink

Decoration note: Titlepiece with title inscribed in white ink; interlinear gilt decoration; small triangular pieces and a double frame

fols. 49b - 55a:

Title: Nay nāmah

Incipit:

عشق جز نای و ما جز نی نه ایم...

Hand note: Written in nasta‘līq script in black with incidentals in gold ink

Decoration note: Small headpiece on a gilt ground

Decoration

fol. 1b:

Title: Incipit page with illuminated titlepiece

Form: Incipit; titlepiece

Text: Lavāyih; Lavāmi‘

Label: This is an illuminated incipit page bearing a titlepiece inscribed Lavāyih in white tawqī‘ script. In the outer margin is inscribed the text of the second work, Lavāmi‘.

fol. 37a:

Title: Colophon

Form: Colophon

Text: Lavāyih

Label: This colophon concludes with the inscription: katabahau al-‘abd al-mudhnib Bābā Shāh Iṣfahānī.

fol. 55a:

Title: Colophon

Comment: In Arabic; explains the nature of the work and gives the name of the calligrapher and the date of copying as Rajab 999 AH / 1591 CE

Support material	Paper Rose-tinted laid paper; a note dated 22 Jum. II 1105 AH / 1694 CE states that this codex is made up of two papers: Samarqandī (for the text) and Dawlatābādī (for the margins) (fol. 1a)
Extent	Foliation: 56 Earlier foliation in Hindu-Arabic numerals in the middle of the upper margin above the frame
Collation	Catchwords: Written obliquely on versos
Dimensions	13.0 cm wide by 22.5 cm high
Written surface	7.0 cm wide by 13.5 cm high
Layout	<i>fols. 1b - 37a:</i> Columns: 1 Ruled lines: 12 Text consists of two panels within a thick frame: the outer (ḥāshiyah) panel and the inner (matn) panel; the text of Lavāyih is located in the inner panel Text begins in right margin <i>fols. 49b - 55a:</i> Ruled lines: 17 Text (written obliquely) begins in the outer margin within the frame
Contents	<i>fols. 1b - 37a:</i> <i>Title:</i> Lavāyih <i>Incipit:</i> <div>لا احصى ثناء عليك كيف كل ثناء يعود اليك...</div> <i>Hand note:</i> Written in nasta'liq script in black with incidentals in gold ink

the flute" from the beginning of the Maṣnavī of Jalāl al-Dīn Rūmī (d. 672 AH / 1273 CE). The manuscript was written in nasta'liq script by the well-known Iranian calligrapher Bābā Shāh ibn Sulṭān 'Alī Iṣfahānī in 999 AH / 1591 CE. There is a note dated to the year 1105 AH / 1694 CE on fol. 1a indicating that the manuscript is made up of two papers: Samarqandī (for the text) and Dawlatābādī (for the margins). There are also seals dating between the eleventh century AH / seventeenth CE and the thirteenth century AH / nineteenth CE.

Date	Rajab 999 AH / 1591 CE
Origin	Iran
Scribe	<i>As-written name:</i> Bābā Shāh ibn Sulṭān 'Alī Iṣfahānī <i>Name, in vernacular:</i> بابا شاه بن سلطان علي اصفهاني <i>Note:</i> For the calligrapher Bābā Shāh ibn Sulṭān 'Alī Iṣfahānī see Bayānī, Maḥdī. Aḥvāl va āṣār-i khvush'navīsān, Vol 1. (Tehran: Instishārāt-i 'Ilmī, 1363 [1984 or 1985]), no.138.
Form	Book
Genre	Sufī
Language	The primary language in this manuscript is Persian. The secondary language of this manuscript is Arabic.
Colophon	<i>37a:</i> Transliteration: katabahau al-'abd al-mudhnib Bābā Shāh Iṣfahānī Comment: Only gives the name of the calligrapher <i>55a:</i> Transliteration: tammat hadhā [sic] al-risālah al-sharīfa[h] /1/ mushtamal [sic] 'alā nikāt laṭīfah /2/ fī tafsīr abyāt ma'nawīyah 'alā /3/ al-ṣadr al-Mathawī al-Ma'nawī /4/ qaddasa sirruhu al-'azīz Jalāl /5/ al-Dīn Muḥammad al-Rūmī 'alayhi /6/ al-raḥmah wa-al-ghufrān /7/ 'alā yad al-kātib al-faqīr Bābā Sāh bn Sulṭān /8/ 'Alī Iṣfahānī /9/ fī shahr Rajab al-murajjab /10/ sanat tis' wa-tis'in wa-tis'imi<'>ah /11/ al-hijrīyah al-nabawīyah /12/

Shelf mark	Walters Art Museum Ms. W.643
Descriptive Title	Three short Sufi works
Text title	<p><i>fols. 1b - 37a:</i> Lavāyih <i>Vernacular:</i> لوايح</p> <p><i>fols. 1b - 49b:</i> Lavāmi' <i>Vernacular:</i> لوامع</p> <p><i>Note:</i> A commentary on the famous Arabic "Wine poem" (Khamrīyah) by 'Umar ibn Fāriḍ (d. 632 AH / 1235 CE), in the text referred to as qaṣīdah-i mīmīyah-i khamrīyah-i Fāriḍīyah</p> <p><i>fols. 49b - 55a:</i> Nay nāmah <i>Vernacular:</i> ني نامه</p> <p><i>Note:</i> Title supplied by cataloger; commentary on the first verses of the Maṣnavī by Jalāl al-Dīn Rūmī (d. 672 AH / 1273 CE); also known as the "Song of the flute" (Nay nāmah)</p>
Author	<p><i>Authority name:</i> Jāmī, 1414-1492 <i>As-written name:</i> Nūr al-Dīn 'Abd al-Raḥmān ibn Aḥmad Jāmī <i>Name, in vernacular:</i> نور الدين عبد الرحمان بن احمد جامي</p> <p><i>Note:</i> Author dates preferred by cataloger: d. 898 AH / 1492 CE</p>
Abstract	<p>This is an illuminated manuscript comprised of three short works on Sufism by Nūr al-Dīn 'Abd al-Raḥmān Jāmī (d. 898 AH / 1492 CE), produced in Safavid Iran. The first work is called Lavāyih and consists of a collection of apophthegms. The second work is a commentary on the famous Arabic "Wine poem" (Khamrīyah) by 'Umar ibn Fāriḍ (d. 632 AH / 1235 CE). The third work is a commentary on the "Song of</p>

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.



A digital facsimile of Walters Ms. W.643, Three short Sufi works
Title: Lavāyih Lavāmi‘ Nay nāmah



Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2011